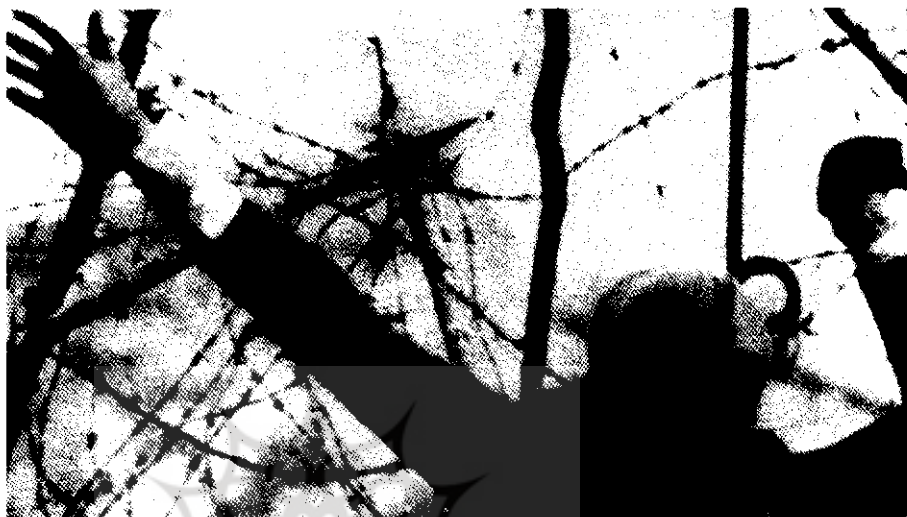


# سینما در راه صلح

کاظم سلطانی

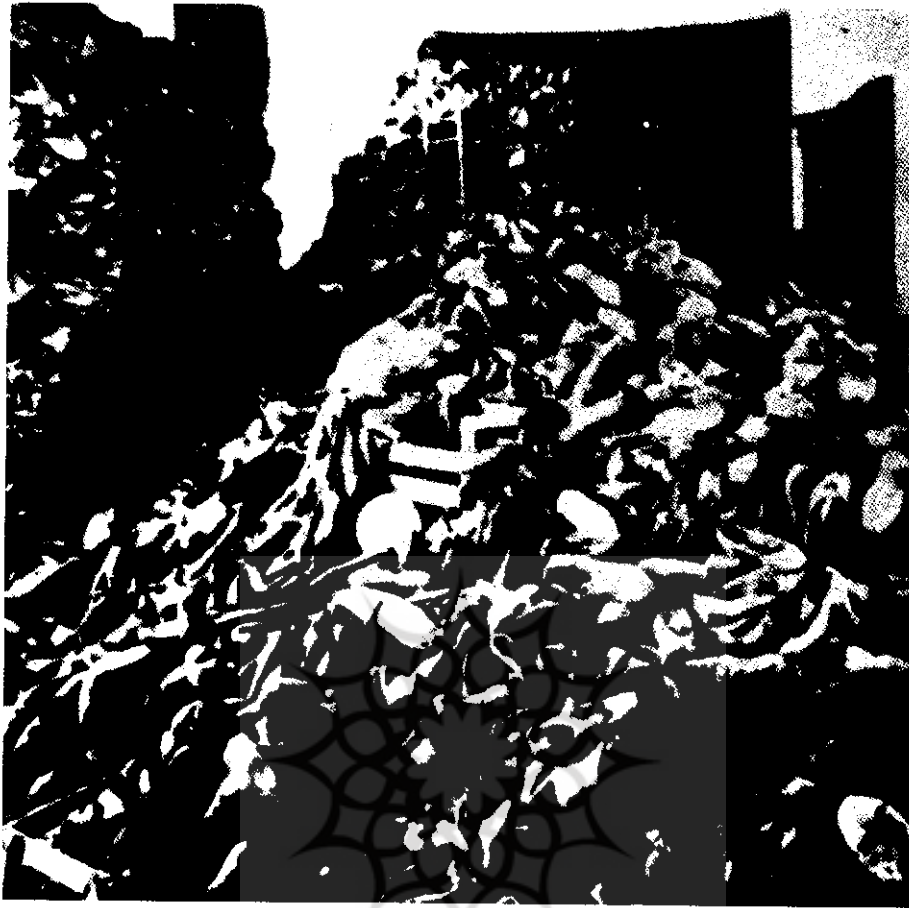
— مردان مخالف (ژان-پیر کوروزی)



«امروز چیز دیگری کشف کرده ایم: آدمهایی هستند که نمی‌توان برای آنها استدلال کرد. محال بوده و هست که فریبانی اردوگاههای کار اجباری بتواند به کسانی که او را به به ذلت کشیده‌اند، توضیح دهد که نباید چنین می‌کردند؛ زیرا این کسان دیگر انسان نیستند، بلکه مفاهیمی انتزاعی‌اند که به مرتبه چون و چرا ناپذیرترین اراده‌ها تقلیل یافته‌اند کسی که می‌خواهد تسلط یابد کر است، در برابر او یا باید جنگید یا مُزد، برای همین است که مردم امروز در هراس به سر می‌برند. در «کتاب مردگان» مصر کهن آمده است: «درستکار برای طلب آموزش باید بتواند بگوید: و من هیچکس را نترسانده‌ام، در این صورت از بزرگان معاصر کمتر کسی است که در روز جزا بتواند در صف آمرزیدگان بایستد.»

آلبر کامو

نوامبر ۱۹۴۸



می‌گسلند. گویی کارگزاران ظلمات، عنان مرکب جان ما را به دست گرفته‌اند و به وادی بی‌بازگشت هلاکت می‌برند. در دادگاه نورنبرگ روح هزاران انسان بیگناه ناظر بر محاکمه چندتن، فقط چندتن از جانبان بود. اینک آن زمان به گذشته تعلق دارد و تنها عکسها و فیلمهایی از آن باقی است که یادبود ستمدیگانی گمنام و پیروزمندانی غدار است که دیدیم حکومت جهانی را بر سر نهاده‌اند. آن اسناد<sup>۱</sup> و فیلمهایی که در حیطه سینما تولید شد، تنها خاطره دردناک گذشته را زنده می‌سازد و دیگر هیچ.

صلحی که در آن زمان مراد نیروهای متفق بود هرگز

وضعیت کنونی جهان، نشان از این حقیقت دارد که گذشته چراغی فراسوی آینده نبوده است و پرتوی که هرازگاهی بر این راه افکنده می‌شود ترس و اضطراب را افزون می‌سازد. هنوز بقایای کوره‌های آدم‌سوزی پا برجاست. هنوز تصاویر مستند و تکانه‌دهنده از جنایات نازیها رنگ نیاخته‌اند، اما این تصاویر تکانه‌دهنده آیا برآستی ما را تکان می‌دهد؟ آیا از آلودگی به پالودگی ره سپرده‌ایم؟ ۴۷ سال از دادرسی نورنبرگ می‌گذرد که ما شاهد جنایاتی به مراتب خوفناکتر از جنایات نازیها در شبه جزیره بالکان توسط صربها هستیم، جنایاتی که روح را می‌فرساید و ذهن آدمی را از هر تفکر بهجت افزا

برقرار نشد. آن شادمانی که با پایان جنگ دوم احساس می‌شد، دیری نپایید و شکست. زمانی کمتر از یک دهه آتش جنگ در کره زبانه کشید.

اینک در انتهای لاین قرن طوفانی، آن خاطرات و لحظات مرگ و نیستی به گونه‌ای مهیب‌تر و هراس‌آورتر عینیت یافته است. جهان کنونی ما بیداد کشتارهاست. کشتارهای بی‌نتیجه و عبث که تنها فضا را سنگین و تنفس را ناممکن می‌سازد. ما از گذشته عبرت نگرفته‌ایم و گویی هرگز هم نخواهیم گرفت چرا که با نقض قوانینی که خود برای صلح وضع کرده‌ایم، جهان را به سوی تاریکی سوق می‌دهیم. جاه‌طلبی و سلطه‌جویی جزء لاینفک دولت مردان و قدرتهای بزرگ است که صلح را به رویایی تحقق نیافتنی بدل می‌سازند.

فیلمسازان ژانر جنگی در مجموع فیلمسازان موفق‌تری بودند که در تجسم بخشیدن جنگ و آدم‌هایی که در گیر و دار جنگند، به کامیابی رسیدند. در این میان کمتر فیلمسازی جنگ را در اثرش پذیرفت و مثبت دانست. (مگر دو گروه: الف، آنانی که جنگ را عامل پیشرفت

دانسته‌اند و می‌دانند. ب، آنانی که در خدمت تبلیغ جنگ برای سیاست حکومتها بودند و هستند.)

دیگران، فقط در یک پیام ضعیف انسانی و یا صحنه‌ای در انتهای فیلم. جنگ را محکوم کردند. اما فیلمسازان ضدجنگ پا را فراتر نهاده، دولت مردان خود را نیز به خاطر تداوم بخشیدن و هموار کردن مسیر جنگ و نابودی آرمانهای اصیل محکوم کردند. آنها نشان دادند که چگونه ماهیت انسان در زیر مهمیز این تک سوار هراس‌انگیز پندارهای تیره می‌گسلد و در حدی فروتر از حیوانی بیمزده نزول می‌کند. با این حال فیلمسازان ضدجنگ برای آنکه اثرشان به باور تماشاچی بنشیند با استادی و استفاده از استیک سینمایی با چنان زیبایی هراس‌آوری جنگ را پرداخت کردند که پیامشان رنگ باخت و تحت الشعاع زیبایی کار قرار گرفت و به نوعی اثرشان خدمتگزار جنگ شد و آن پیام انسانی و ضدجنگ در تصاویر کوبنده، ناپدید گشت.

نیمی بیشتر از تصاویر سینمای جنگ، نقشی از خشونت و هراس را جان بخشید. نتیجه و بازتاب این تصاویر چه شد؟ چگونه می‌توان آدمی را به صلح



— طوفانی تری روز

ترغیب کرد در حالی تصاویر مرگ و نیستی و جنگ را به او نشان می‌دهیم!  
 سینما در کل عمر صد ساله خود به همه چیز خدمت کرد مگر صلح.

مقبول جلوه دادند. وقتی فرانک کاپرا فیلمساز امریکایی به ساخت مجموعه فیلمهای «چرا می‌جنگیم» سرگرم شد، توضیح و تفسیر کارش از پیام ژنرال جورج مارشال خطاب به وی کاملاً مشهود بود.<sup>۲</sup>



جبهه غرب (جورج واپلیم باست)

خدمتی که سینما به جنگ کرد بیشتر از هزاران گلوله‌ای بود که شلیک شد. در هنگامه جنگ جهانی دوم فیلمسازان و مستند سازان، سینما را به خدمت جنگ درآوردند. مجموعه فیلمهای مستندی که آنها ساختند، نفرت مردم را نسبت به دشمن منفور برانگیخت و شعله‌ور ساخت. آنها با توجیه جنگ (در واقع سیاست) حضور و هجوم نیروها و مردم را برای جنگ، منطقی و

اگر پذیرفتنی باشد که برای اضمحلال دشمن و حفظ صلح (که این دیدگاه جای تردید دارد) می‌بایست به تبلیغ جنگ پرداخت، پس چگونه است که با پایان جنگ، سینما این رسانه نیرومند، از صلح (صلحی که نیازمند آنیم) سخنی نمی‌گوید. بلاشک این به دلیل جذابیت انکار ناپذیری است که در فیلمهای جنگی وجود دارد و کمپانیهای فیلمسازی به فروش و سود آن

اطمینان دارند و از حمایت دولتها نیز برخوردار است. تعداد فیلمهایی که درباره جنگ ساخته شده است فهرستی طولانی را شامل می‌شود. فیلمسازان سینمای جنگ سعی کردند و می‌کنند تا با ساختاری محکم و مجذوب کننده، بیننده خود را مقهور تصاویر و گفتار فیلم سازند.

سینمای جنگی به خاطر نوع موضوع و شکلی که می‌طلبد، می‌بایست در صحنه‌های نخستین تماشاگر خود را میخکوب کند. آنها برای آنکه اثرشان موفق از آب درآید با تأکید بر صحنه‌های کشتار، انفجارها، آتش سوزیها - براساس قواعد و گرامر سینمای جنگ - فیلمهای تأثیر گذاری ساخته‌اند. اما این تأثیر تنها به جنگ اعتبار بخشید و ترس از کشتار را زدود، پیام انتهای فیلم هرگز نتوانست بر تأثیر مخرب فیلم غلبه و احاطه یابد. دیگر هیچ کدام از معاهده‌های جنگی توسط پیروزمندان قهار به کار نرفت و محترم شمرده نشد. آنها بی‌دلیل به کشتار مردم در شهرها و روستاها دست زدند. نتیجه میلیونها متر سلولوئید که تصاویر بازسازی شده جنگهاست چه بود؟ یکی از رؤسای جمهور سابق آمریکا با دیدن فیلم «رمبو» گفت: «ما به این گونه آدمها نیازمندیم و ارتش ما را باید چنین آدمهایی تشکیل دهند.» شاید بی‌دلیل نبود که در جنگ خلیج، نیروهای آمریکایی بسیاری از سربازان عراقی را بعد از اسارت زنده‌بگور کردند.

ما نسبت به صلح پایدار و جهانی بی‌اعتنا بوده‌ایم. (بسیار حرف زدیم، قلم فرسایی کردیم و برای جنگها استدلال تراشیدیم.) دادگاه نورنبرگ به نیم قرن گذشته تعلق دارد. میلیونها انسان در وحشت و هراس مردند. بسیاری از جانیان براحته زیستند و هرگز عدالت گریبان آنها را نگرفت. ما از آنچه رفت عبرت نگرفته‌ایم و اینک جهان را در مخاطره‌آمیزترین شکل خود قرار داده‌ایم. برآستی کدام یک از فیلمسازان سینما، به صلح

اندیشیدند که اینک نتیجه آن را دریابیم؟ کدام یک از فیلمسازان حتی آنانی که خود را ضد جنگ می‌دانستند و می‌دانند، در راه صلح (صلح پایدار اما شکننده) اثری ارائه داده‌اند؟ چرا در تاریخ سینما، در برابر ژانر سینمای جنگ، سینمای صلح وجود ندارند؟ مگر نه آنکه نفیر جنگ همیشه آرامش صلح را درهم شکسته است؟

سینما همان گونه که سالها در خدمت جنگ بوده است باید توسط فیلمسازان (نمی‌گویم فیلمسازان متمهّد، حتی فیلمسازان راحت طلب و خواهان آرامش) در راه صلح به کار رود. این به هیچ وجه دستورالعمل، حکم یا شعار نیست، بلکه بقا و دوام جامعه انسانی نیازمند آن است. تفکر اکثر فیلمسازان با صلح فاصله دارد همان صلحی که بدون آن امکان خلق هیچ اثر هنری وجود نخواهد داشت. جذابیت بخشیدن به فیلم با کمک خشونت و جنایت برای فروش بالا، تنها خواست و میل فیلمسازان و تولید کنندگان شده است و در این میان محتوا، پایمال و کم بهاست. همه به صلح مثل هوا برای زیستن نیازمندیم. هر حرکت و هر تلاش در بستر صلح می‌تواند تحقق یابد. بی‌اعتنایی به صلح، جهان را برای ما و آیندگان غیرقابل زیست خواهد کرد. باید در راه آن گام برداشت تا آیندگان ما را درمیان این سیل خون در آخرین دهه مرگبار این قرن، تبرئه کنند.

□ پی‌نوشت:

۱. (اعم از مدارک مکتوب و فیلمهای مستند در آشیروهای دولتی)
  ۲. جورج مارشال قصدش توجیه جنگ و تلقین این امر بود که به سربازان القا شود چرا می‌جنگد و در راه چه آرمان با اصولی آدم می‌کشند. فرانک کاپرا بخوبی از عهده این قضیه برآمد.
- (به کتاب: فیلم مستند نالیف حمید فیسی از انتشارات دانشگاه آزاد ۱۳۵۷ نگاه کنید.)